

سر آغاز

ستیز به عنوان ارگان سیاسی تحلیلی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب- خط بازسازی انتشار خود را آغاز می کند. بیش از یکسال از آغاز حمله همه جانبه و سیستماتیک وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و چپ رادیکال دانشگاه می گذرد. نظم مسلط تمام تلاش خود را داشته است تا حرکت مارکسیستی دانشجویان جوان کشور را از بین برده و یا آن را از بستر مبارزات طبقاتی جامعه خارج کند. ناتوانی لشکر تئوریک و سیاسی بلوک حاکم بر جامعه در مقابله نظری و سیاسی با چپ های رادیکال، به فرمان حمله و سرکوب پلیسی مستقیم رژیم منجر شد. اکنون و در فضایی متفاوت از دوران انتشار نشریات علنی دانشجویی در دانشگاه، ستیز می کوشد به مثابه ارگان انتشاراتی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب- خط بازسازی، مواضع و تحلیل های جمعی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب- خط بازسازی را منعکس کند.

ما که هستیم؟

ما بخشی از جنبش مارکسیستی جوانی هستیم که در سالهای آغازین دهه هشتاد دوباره جوانه زد، در دانشگاه ها ریشه دواند، مبارزه نظری با حامیان نظری نظم موجود را در پیش گرفت، فراگیری و انتشار نظریه و نقد مارکسیستی جامعه طبقاتی را دامن زد، نقد چپ را از کتاب ها به عرصه عمل اجتماعی کشاند، علیه محافظه کاری و اصلاح طلبی جناحین طبقات حاکم موضع گرفت، جبهه ای نظری علیه نئولیبرالیسم در دانشگاه ها گشود و کوشید حوزه های سیاست زوده شده ی جامعه را از رکود دلخواه حاکمان به در آورده و هیولای سیاست طبقاتی را از محبس سرکوب دوباره آزاد کند. گر چه جنبش برای آزادیخواهی و برابری طلبی آرمان های تاریخی این جامعه را دنبال می کند و ریشه در واقعیت های سرکوب و نابرابری اجتماعی دارد، اما خود این جنبش نیز از کشمکش های طبقاتی و اجتماعی تأثیر می پذیرد و محتوای حقیقی آن را مبارزات سیاسی تعیین می کند. ما تلاش می کنیم به عنوان نیرویی که ریشه های نیرومندی در جنبش دانشجویی ایران دارد و نیز در تداوم مبارزات پیشتازانه و کمونیستی جامعه گام بر می دارد، در حیات سیاسی جامعه دخالت کرده و در پیکار طبقات فرودست علیه فرادستان، پیگیرانه و جانبدار به رهایی طبقات تحت ستم یاری برسانیم.

نفی حزبیت؟ ما چه می گوئیم.

ما به اهمیت و ضرورت حزب و تشکل برای پیشروی به سمت سوسیالیسم و کمونیسم آگاهیم. در جامعه بورژوازی موجود، آگاهی موجود کارگران و طبقات فرودست توسط ماشین های عظیم تبلیغاتی، تفریحی، مذهبی، آموزشی حاکمان تنظیم و دستکاری و کنترل می شود. حزب طبقه کارگر، واقعیت یافتگی آگاهی ممکن طبقه کارگر است که امکان تاریخی رهایی را فراهم می آورد. اما تجربه مبارزاتی ما به ما نشان داده است که احزاب موجودی که مدعی رهبری مبارزات طبقه کارگر و جامعه هستند فاقد اصول، برنامه و تئوری انقلابی لازم برای رهبری رهایی از جامعه طبقاتی هستند. سرکوب شدید طبقه حاکم و گسست در تاریخ مبارزات سازمان یافته چپ جامعه را از حضور زنده و پویای حزب کمونیست خود محروم کرده است. اما مبارزات جامعه منتظر شکل گیری حزب باقی نمی ماند. مبارزه را بایست سازمان داد. مبارزات سازمان یافته ی گروه های محروم جامعه به نقطه ای خواهد رسید که تشکیل حزب کمونیست جامعه اجتناب ناپذیر خواهد شد. ما خودسازمان یابی کمونیستی را در دستور کار خود قرار داده ایم. بدیهی است منطق فرآیند مبارزه، نیروها و سازمان یابی های پیگیر و پیشتاز کمونیستی را به سوی وحدت با یکدیگر سوق می دهد و سازمان ها و نیروهای فرصت طلب و یا نامربوط به فرآیند مبارزه را حذف خواهد کرد.

ناقدان دانا؟ در دام توهم و فرصت طلبی

انتشار بیانیه پیش به سوی خودسازمان یابی کمونیستی از سوی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب-خط بازسازی، با واکنش های متفاوتی در میان دانشجویان و نیروهای سیاسی مواجه شد. از این میان، نگرش و جریانی که در این بیانیه مورد انتقاد قرار گرفته بود که در فضای ملامت پس از دستگیری ها، تلاش کرده بود از طریق ساز و کارهایی غیر کمونیستی این جریان را به شکل دلخواه خود در آورد همچون یک سال گذشته به جای تلاش برای پاسخ گویی سیاسی به اتهام پراکنی و مکانیزم های غیر کمونیستی روی آورد. گفته شد که خط بازسازی جریانی همراستا با وزارت اطلاعات و در خدمت تحلیل های این و آن گروه و محفل است. کسانی که دور از مبارزه واقعی دستی بر کیبوردهای خوش دست اروپایی دارند فعالین خط بازسازی را دوستان نادان جنبش نامیدند. گفته شد که وزارت اطلاعات در تلاش است تا هر مبارزه ای را زیر زمینی کند و نقد سازمان دهی علنی کمونیستی این خواسته اطلاعات را متحقق می کند. نوشته ای بدون امضا و در سایت رسمی یک حزب پر سر و صدا، تلویحا یکی از رفقای ما را به زشت

ترین شیوه ممکن مورد حمله قرار داد. تا یکسال گذشته این جریان از هر گونه مجادله سیاسی با خطوط متفاوت چپ رادیکال سر باز می زد و با عنوان چپ سنتی پرونده ی آنها را می بست. بایست اذعان داشت که در برخی برهه ها این نحوه مجادله ایدئولوژیک به محافل رادیکال دانشجویی درون کشور نیز راه یافته بود. امری که برخورد آگاهانه تری را از سوی کمونیست ها می طلبد. اما گویا انقلاب ایدئولوژیکی در این سنت چپ رخ داده است و در ماههای اخیر هر نقد و بحثی غیر از فرامین و دستورالعمل های توهم آمیز خود این جریان، با عنوان دست پخت اطلاعات و یا همسو با یک خط معین و رقیب دیگر تلقی می شود. گویا ایران امروزه بین سه قطب تقسیم شده است. جمهوری اسلامی. جریان مربوطه، و رقیب خانوادگی آنها. به هر حال از آنجا که ما تحلیلی متفاوت از مبارزه طبقاتی و نیروهای درگیر در آن در ایران کنونی داریم و دستور کار و مبارزه ما را واقعیت های بس پیچیده تر کنونی جامعه و در پیوند با روندهای کلان تر جهانی تعیین می کند، تنها به چند اشاره کوتاه بر این موج نوشته ها و سخنان تخریب گر اکتفا خواهیم کرد. اینکه وزارت اطلاعات تلاش دارد مخالفین خود را زیرزمینی کند ادعایی بسست بنیاد است. با این ادعا می توان به این نتیجه رسید که تمام احزاب کمونیستی و چپ ایران در راستای اهداف وزارت اطلاعات گام بر می دارند چرا که روی زمین و علنی در گوشه و کنار شهر قابل رؤیت نیستند. ممکن است طرفداران این نظر بگویند که زیرزمینی کردن یک سازمان علنی چپ به نام سازمان دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب امری متفاوت است. در پاسخ باید بگوئیم که همانطور که در بیانیه فروردین ماه خط بازسازی نشان داده شده است چنین سازمانی وجود نداشته است. بلکه جریان یا حرکتی فاقد ساختار سازمانی با این نام در جامعه وجود داشته است و وجود دارد که بخشی قابل توجه از فعالین پیشرو دانشگاهی را در بر می گیرد. اما سازمان دهی مارکسیستی امری متفاوت از فعالیت های اجتماعی و دانشجویی است که در اکثر جوامع بورژوازی دور از چشم سازمان های امنیتی دولتی شکل می گیرد چرا که ماهیت دولت و ماهیت حرکت خود را به درستی می شناسد. سازمان یابی کمونیستی در جامعه ی طبقاتی مورد یورش سیستماتیک طبقات حاکم است. اگر روشنفکران دموکرات و خرده بورژوا نسبت به ماهیت طبقاتی دولت توهم دارند ناشی از ریشه های طبقاتی این نگرش است. اما وجود چنین نگرشی با نام کمونیسم تنها از عجایب جهانی است که انسان هایی را منفرص از جامعه خود به فعالیت سیاسی علاقه مند کرده است. میدان عمل ما جامعه موجود

زندان و نشت اطلاعات

رعایت قوانین به فضایی تثبیت شده در جامعه تبدیل شده است. نوشیدن مشروبات الکلی ممنوع است اما بسیاری آن را مصرف می کنند. آنتن ماهواره ای ممنوع است اما کمتر خانه ای را می یابی که بر بام آن آنتن های بشقابی نصب نباشد. این سیاهه را می توان با رجوع به زندگی روزمره مردم همچنان بی بگیریم. این تناقض بنیادین نیاز به بررسی و تحلیل جامع طبقاتی و جامعه شناختی دارد، که خارج از هدف این نوشته قرار دارد. ما در اینجا تنها با وجهی از این پدیده فراگیر سر و کار داریم. در چنین جامعه ای هزاران وبلاگ نویس آن هر روزه در نوشته های خود به قلمروهای ممنوعه می پردازند. نقد مذهب، نقد حاکمیت، و بسیاری از مضامین ممنوعه امری است همگانی و در مقیاسی وسیع. از طرف دیگر، برای بسیاری از این اقدامات در قوانین جزایی کشور مجازات هایی بسیار سنگین در نظر گرفته شده است. جامعه بر سر این قوانین پیکار نکرده است و آنها را تغییر نداده است. بسیاری از این قوانین همان قوانینی هستند که در دهه شصت به استناد به آنها جامعه ترور شد. حتی در برخی موارد قوانین سیر قهقراپی نیز داشته اند. اما عبور از آنها در اکثر موارد واکنشی را از جانب حاکمیت بر نمی انگیزد. مردم قوانین را دور می زنند و زندگی خود را بی توجه به این قوانین بی می گیرند. برخی از جریانات نیز این حقیقت را نشاندهنده تحمل خواست جامعه بر حاکمیت قلمداد می کنند. اما مسأله به این سادگی نیست. بحث درباره ابعاد پیچیده این مکانیزم را بایست در فرصتی مناسب بی گرفت. اما آنچه برای بحث ما اهمیت دارد آن است که تخطی از قوانین موجود به یک نرم اجتماعی بدل شده است. بسیاری از فعالین دانشجویی نیز در این بستر عمومی رشد کرده و به سمت مبارزه سیاسی حرکت می کنند. حکومت ناراضی را تحمل می کند اما تنها زمانی که پراکنده و در خود باشد. گرامشی سالها پیش نوشته است که تداوم سلطه نه به دلیل فقدان مقاومت بلکه به دلیل سازمان نیافتگی مقاومت است. بلوک حاکم بر ایران نیز این مسأله را به خوبی می داند و مهمترین خط قرمز سازمان یافتگی است. حال جوانی را تصور کنیم که هنوز به یک مبارز آگاه و منضبط تبدیل نشده است بلکه در فرآیند حرکت به سمت مبارزه سیاسی قرار دارد. خط توازن قوا در فضای ظاهری بسیار جلوتر از این خط در فضای واقعی است. تلویزیون های آسوسی آب نیز قاصر از شناخت واقعی جامعه، تنها غبار در چشمان می پاشند. حال در مراحل هنوز مقدماتی مبارزه، فعالی که هنوز در ذهن خود گام بزرگی در مبارزه علیه رژیم برنداشته در بازجویی های خود با فضای واقعی برخورد می کند. مسلمان نبودن جرم است، رابطه با نامحرم جرم است، مرام اشتراکی داشتن جرم است، تشکیل یک جمعیت سه نفره حتی جرم است. و ناگهان فعال دانشجویی خود را در برابر قوانینی می بیند که تا 15 سال حکم زندان را دارد. اما فعال فرضی ما حتی نزد خودش آمادگی چنین هزینه ای را ندارد. او می گوید که من کاری نکرده ام که چنین عاقبتی را تحمل کنم. من کمی جلوتر بوده ام از همه کسانی که اکنون در بیرون به زندگی خود ادامه می دهند. در نتیجه آمادگی ذهنی لازم برای مقاومت در برابر نیروهای

است با تناقضات و کشمکش های طبقاتی آن و نه مجادلات بازنشستگان سیاسی. ما از انتقادات سیاسی و نظری مشخص استقبال خواهیم کرد و به سهم خود در مباحث عمده و ضروری جنبش سوسیالیستی مشارکت خواهیم کرد اما توان خود را مصروف پاسخ گویی به هر هوجوی گری و یاهو بافی ای نخواهیم کرد.

رفقای سابق

برخی از رفقای سابق ما در جنبش دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، در برهه ای حیاتی در مبارزه، از پاسخ گویی و مسئولیت در قبال جمعی که دوشادوش یکدیگر پیکار می کردند شانه خالی کردند و عامدانه و یا به دلیل بی مسئولیتی، منافع عمومی چپ رادیکال را در پای منافع گروهی و ویژه ای قربانی کردند. فقدان یک ساختار سازمانی در دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب از جمله دلایلی بود که رابطه میان اجزا و افراد مختلف این جنبش را نامعلوم گذارده و باعث شد تا چهره هایی معین به دلیل وابستگی نظری و نگرشی به یک خط سیاسی معین، در مقاطع مختلف ظرفیت های عمومی جنبش را به نفع آن خط سیاسی خاص به کار گیرند و بدون همنظری و تعامل دموکراتیک درون جمع، به تحمیل برخی دیدگاه ها بر کلیت حرکت کمک کنند. ما گرچه بر انتقادات نظری و پراتیک خود بر ایده های این رفقای سابق و نحوه عمل آنها پای می فشریم و به دلیل اصرار آنها بر سبک کار نادرست خود هر گونه فعالیت مشترک با آنان را مسیری که برای بازسازی چپ رادیکال در پیش گرفته ایم ناممکن می دانیم اما در عین حال برخوردهای غیر سیاسی و توهین آمیز به این فعالین سیاسی و اجتماعی محکوم می کنیم و بر این باوریم که مشکلات جنبش کمونیستی را بایست در پرتوی سنجشی علمی و ریشه ای حل کرد و برخورد های سطحی و شخصی گشاینده ی روزه ای بسوی حقیقت نخواهند بود.

آینده کجاست؟ ما و ستیز طبقاتی

جنبش جوان مارکسیستی اگر چه در سالهای اخیر ضربات متعددی را تحمل کرد اما تجربه هایی بزرگ را از سر گذراند. برخی تئوری ها در محک عمل ناکارآمد ماندند و ضرورت برخی دگرگونی ها خود را اثبات کرد. جمع بندی از تجربیات گذشته وظیفه ای مهم در برابر این جنبش باقی مانده است که ما می کوشیم به سهم خود در این راستا بکوشیم. بیروزمندی پرولتاریا در ستیز طبقاتی به نظریه انقلابی، ارگان ها و اندام های جمعی ستیزنده، شناخت و تحلیل بیشتر و دقیق تر تضادها و تناقضات اجتماعی، اینکارات وسیع توده ای و کنش و نظریه پیشتاز پرولتری نیاز دارد. تصویر کنونی ایران تصویری تیره است، اگر از فراز برج های مرفه نشین جامعه نگرسته نشود. برای سر و ته کردن این جهان وارونه، به نقشه عمل، همبستگی طبقاتی، مبارزه جمعی و فداکاری های بزرگ نیاز است. آینده همینجاست. بذره های آن در خاک همین جامعه نهفته است. پیکار ما آینده ما را خواهد ساخت.

یکی از تناقضات اساسی ایران امروز تضاد میان قوانین قضائی و شرعی از یکسو و فضای گشوده تر اجتماعی از سوی دیگر است که در آن به صورت روزمره بخش بزرگی از جامعه ایران از مرزهای قانونی عبور می کنند و عدم

در تکثیر و توزیع نشریه ستیز ما را یاری کنید. مقالات و مباحث آن را در محافل و جمع های خود به بحث بگذارید. نظرات خود را برای ما ارسال کنید.

در تکثیر و توزیع نشریه ستیز ما را یاری کنید. مقالات و مباحث آن را در محافل و جمع های خود به بحث بگذارید. نظرات خود را برای ما ارسال کنید.

امنیتی را از دست می دهد. و در نتیجه دست نیروهای امنیتی برای کسب اطلاعات بیشتر و بیشتر باز می شود. بله. می شود مانند بسیاری نشست و گفت که مبارز ابر انسان نیست و یک انسان معمولی است. اما هیچ انسان معمولی حاضر نمی شود در این فرآیند مدت 15 سال را به زندان برونند. مبارزه سیاسی به معنای انتخاب آگاهانه مسیری توسط کنشگران است. کنشگری که می داند در چه جامعه ای و با چه خصوصیات و با مسیر فعالیت می کند و خطرات و چشم اندازهای حرکت خود را می داند. نمی توان با شعبده سیاسی مردم را مبارز سیاسی کرد. این مسأله به خصوص در مسأله سازماندهی اهمیت دارد. ما مخالف استفاده از ظرفیت های فعالیت های علنی در جامعه نیستیم. اما آن تئوری تلویزیونی که سعی دارد به فعالیت های چپ رادیکال در دانشگاه ها قالب سازمانی علنی و توده ای را بدوزد، دانشجویان را بدون آمادگی در تورهای امنیتی حکومت گرفتار می کند. این تئوری ها از شناخت جامعه ناتوانند و جالب اینکه خود را در مقام عقل کل فرض کرده و احتیاجی به درس آموزی از پراتیک مبارزاتی در خود احساس نمی کنند. اما بررسی و تحلیل تجارب دوران اخیر فعالیت چپ در دانشگاه ها برای کسانی که هدف دگرگونی ریشه ای جامعه را دنبال می کنند اهمیت زیادی دارد و با غوغای این دسته و آن گروه نباید تعطیل شود. تجارب برخورد های اخیر با نیروهای امنیتی و دستگاه عریان سرکوب دولتی باید زمینه ای باشد برای پیراستن حرکت چپ از کاستی ها و ضعف های نظری و سازمانی.

پژوهشگر-پارتیزان در تقابل با رهبر علنی عملی: اسکلت بندی یک حرکت کمونیستی (بخش اول)

یکی از مهمترین مفاهیمی که چپ رادیکال دانشگاهی را در سالهای اخیر معشوش کرده و به رشد گرایشات انحرافی فرصت داده بود، مفهوم رهبران علنی عملی به مثابه مفصل های اصلی حرکت کمونیستی در جامعه بود. در این دیدگاه، رهبر علنی عملی، فعالی بود که در محیط زیست یا کار و تحصیل خود تلاش داشت تا با نمایندگی پیگیر اعتراضات موجود، فعالیت تبلیغی مداوم، و رشد خصایص رهبری در عمل رهبری حرکت های اعتراضی را بر عهده گرفته و قادر باشد در حوزه فعالیت خود، بیشترین نیروی اجتماعی ممکن را رهبری و هدایت کند. راهبرد اصلی چنین تصویر می شد که در برهه های متلاطم اجتماعی، مجموعه ای از این رهبران علنی عملی قادر به رهبری طیف قابل ملاحظه ای از نیروهای اجتماعی هستند و جمعیت معترض مسیر انتخاب سیاسی رهبران را در پیش خواهند گرفت. در نتیجه ی خصلت سوسیالیستی یا کمونیستی این رهبران علنی و عملی، دگرگونی های اجتماعی آتی راستایی سوسیالیستی به خود می گیرد چرا که بخش قابل توجهی از نیروهای جنبش های اجتماعی به رهبران پیگیر خود اعتماد خواهند کرد. در پس زمینه این الگوی فعالیت اجتماعی، تعریف خاصی از ایده آل فعالیت کمونیستی قرار دارد. فعالیت کمونیستی شکل دادن و استوار کردن پرچم و یا گزینه ای تعریف می شود که در

رقابت با دیگر گزینه های سیاسی پیشروی مردم و خاصه کارگران، در دوره ای از تلاطمات انقلابی و اجتماعی، به مردم فرصت و یا امکان برگزیدن کمونیسم را می دهد. از آنجا که این رهبران عملی علنی در طول فعالیت اجتماعی خود به پیگیری خواسته های رادیکال اجتماعی شهره شده اند، در نتیجه اکثریت فرودستان و محرومان جامعه که سینه هایشان مملو از خواست های سرکوب شده است آنان را برای رهبری جامعه بر خواهند گزید. خصلت سوسیالیستی این رهبران عملی-علنی را اعتقاد و تعهد به اصولی تعیین شده و از پیش معلوم معین می کند. از آنجا که فعالیت اجتماعی علنی است و اصولا هر نوع فعالیت غیر علنی، غیر اجتماعی نامیده می شود، کمونیسم به اصلاح طلبی رادیکال فروکاسته می شود و بنای سازمان دادن به روابطی دگرگونه به بعد از قدرت گیری موقوف می شود. در این مدل تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی امری مسکوت باقی می ماند. چرا که هدف اصلی گسترش بدنه هر چه وسیع تر آن حرکت اعتراضی جنبشی محلی به حداکثر تعداد است و راهبرد اصلی آن است که در لحظه ی قطعی شدن جامعه و مسأله شدن انتخاب این یا آن پرچم سیاسی، رهبران مذکور جمعیت گسترده تری را با خود به راستای برگزیده خود برند. از طرف دیگر، شکل گیری و ساخت آگاهی سوسیالیستی در درون تجربه محلی و جنبشی سازوکاری دست و پاگیر تلقی شده که کمیت و نیز ابقای رابطه ی رهبری-پیروان را در معرض خطر قرار می دهد. سوسیالیسم حداکثر چند فرمول ساده و جذاب تعریف می شود که بیشترین برد تبلیغاتی در مخاطبین را داشته باشد. این رهبر علنی-عملی پس از آنکه در مرحله ای از حیات سیاسی خود کمونیسم را انتخاب کرد، در شمار مبارزان رهایی کمونیستی انسانها در آمده و خود را بالکل در اختیار انتخاب سیاسی خود (که نه یک مفهوم بلکه یک سازمان یا حزب یا گرایش معین است) قرار می دهد. همانطور که اشاره شد چنین کمونیسمی یک کمونیسم از پیش تعیین شده است که فرآیند توسعه و انکشاف تاریخی و اجتماعی بر آن بی تأثیر است. در ناکامی های عینی، نه نزدیک شدن نظریه واقعیت، و نه نزدیک شدن واقعیت به نظریه مطرح نمی شود. تنها بر ضعف فعلی کارگزاران تغییر (رهبران عملی-علنی) تأکید می شود و آنها مورد سرزنش قرار می گیرند که آنگونه که بایست، خود را در اختیار قرار نداده اند.

چنین فهمی از کمونیسم و فعالیت کمونیستی نتایج زیانبخش خود را در حرکت چپ به جای گذارد. فعالیت حداکثر تبلیغی، به بی اهمیت شدن فعالیت ترویجی منجر شده است که عدم رشد نیروهای کیفی از نتایج آن است. سوسیالیسم به چند فرمول ساده تقلیل یافته و رقابتی مایوس کننده برای تکثیر بلندگوهای تبلیغی با دیگر جریانات و طبقات حاکم، مبارزه کمونیستی را به سکوی نمایش سیاسی بورژوازی سوق می دهد. مهمتر از همه، اخذ تمام ویژگی های جامعه سرکوبگر بورژوازی به نام فعالیت کمونیستی، تفاوت کیفی سوسیالیسم و سرمایه داری را به تفاوتی کمی و رنگی مبدل ساخته است، تقلیل کمونیسم به سیاست صرف، آنهم از نوع رقابت بر سر برگزیده شدن

توسط تماشاگران سیاست، و نه توانمند ساختن نیروی مولد جامعه برای در دست گرفتن سرنوشت خود، یکی از ویژگی های چنین مفهومی از کمونیسم است. خلاقیت و ساخت و تدوین پاسخ کمونیستی به مسائل اجتماعی در جامعه ی هر دم متغیر و دگرگون شونده ی طبقاتی موجود، امکان تحقق نمی یابد و کمونیسمی از نوع یکبار و برای همیشه، از طریق مرکزی انحصاری در بالای سر سوزه های اجتماعی تکثیر می شود.

در این نگرش، سازمان دهی، و نه سازمان یابی، از کاستی های فراوانی رنج می برد. در صورتیکه رهبر علنی-عملی به دلیلی قادر به تداوم حضور خود در نقش رهبری نباشد، پیرامون او به راحتی پراکنده شده و یا رهبری دیگری جای آن را پر می کند که می تواند خط سیاسی دیگری را داشته باشد. انسانها، در این مفهوم اگر چه به دلیل رأی آتی خود اساس محسوب می شوند اما می دانیم که در بسیاری از جوامع طبقاتی کنونی از این منظر منزلت بسیاری برای انسان های محکوم قائل می شوند. گسست از روابط اجتماعی موجود نه تنها در چنین اشکال سازمان دهی پراتیک نمی شود بلکه در این نوع مبارزه بازتولید نیز می شود. اگر در جامعه طبقاتی اندیشیدن، مشارکت در کنترل سرنوشت، حق تملک جمعی بر محصول کار و تلاش خود محروم شده و انسانها تنها به منابع انرژی عملکرد نظام فروکاسته می شوند، کمونیسم اما واژگونی این روابط و برپایی روابطی دگرگونه است. سازمان یابی کمونیستی نوعی از سازمان یابی است که در آن نیروی مولد ولی محروم از ثمره نیروی کار خود در جامعه، ظرفیت های درخشان خود را باز می یابد و می آفریند. نوعی از سازمان یابی است که نطفه های جامعه بی طبقه آتی را از هم اکنون همراه دارد و رشد می دهد. نوعی از سازمان یابی است که انسانها را به آموزشی که در این جامعه از وی دریغ شده، مهارت هایی که از آن محروم مانده و افق هایی که هرگز برای او متصور نبوده، در تلاشی جمعی و مشترک، مجهز کند.

با توجه به مباحث فوق و تجربه نزدیک ما از درون جنبش می توان و باید الگوی رهبر علنی-عملی به مثابه ستون فقرات جنبش کمونیستی و زمینه های سازمانی آن را مورد انتقاد شدید قرار داد و تأثیر اخلاکگر آن بر حرکت بالنده چپ را زدود. مفهوم پژوهشگر-پارتیزان به مثابه الگوی عملی و سازمان بخش در پاسخ به معضلاتی که نیروی چپ ستیزنده جامعه را در برگرفته و حرکت دگرگونی خواه کمونیستی را آسیب پذیر ساخته است طرح شده و می کوشد بخشی از نقشه عمل کمونیست های جوان ایرانی باشد که سازمان یابی، آموزش یابی و دگرگون سازی را به یکدیگر پیوند داده و راهگشای سیاست نوینی باشد که نیروی تولیدگر جامعه را توانمند و قادر به حکومت و اداره جامعه کند. سیاستی که قلبش در کارخانه ها و خیابان ها و دانشکده ها می تپد و نه در پارلمان ها و کابینه ها و رداي خفکان آور زعمایی که خود را نمایندگان خدا می خوانند. در بخش بعدی مقاله درباره مفهوم پژوهشگر-پارتیزان، اهمیت راهبردی و تاکتیکی آن و وظایف پیشروی سخن خواهیم گفت.

ایمان مالکی

از تمامی ماتریالیسم تاریخی به ابعاد دیالکتیکی تئوری و پراکسیس هگلی درون جنبش های انقلابی اکنون چه بر جای مانده است؟ در جایگاهی واقع شده ایم که دیگر جنبش چپ در ایران نقش خود را درون لباس بدلی روشنفکری ادامه می دهد. در حالیکه از تئوری لبریز شده ایم از تئوری خالی می شویم... درست به مانند ابتدای قصه های کودکیمان شده ایم: یکی بود، یکی نبود... و چه قدر عجیب این جمله در معنای خود به تضاد مینشیند.

درست در این نقطه از تاریخ است که فن پرولتر دزدیده می شود، هنگامی که او ابزارش را برای استراحت به زمین می گذارد، توسط تئورسین دزدیده می شود تا از آن پس به جای کمونیسم، سرمایه داری دولتی به او خوراند. بحث من از تاریخی آغاز می شود که تکامل تاریخی مارکس، خود را در نحوه اداره درست روشنگران و فیلسوفان از کنترل یافتن بر روی اضداد نه البته ایجاد کردن آنها، " که جهان آبستن ضد خویش است" نمایان ساخت، از این گونه که اکنون در ایران و جنبش هایی که رو به سمت انقلاب و دگرگونی دارند، موقعیت پارادوکسیکال به موقعیتی درون ضدیت ها بدل شده است.

در عبارت یکی بود، یکی نبود، ما در پارادوکسی زیبا از نبودن و بودن واقع ایم، تضادی که در خود وحدتی ایجاد می کند، جمیع اضداد درون یک چیز و نبود آن چیز، و هر لحظه این در رفت و آمد بود و نبود و شک و ایمان غوطه ور می گردد تئوری اینجا خاتمه می یابد. دیالکتیک در این دو جمله به خود رنگ می دهد و در عدم خود به شدن می رسد،

اما در جمله ادامه، بعد از آنکه نفس راحتی میکشی از اینکه می توانی باشی و می توانی نباشی. اربابت ظاهر می شود، مهربان، زیاده خواه و زورگو...

غیر از خدا هیچ کی نبود!

و در اینجا ما دیواری از تضاد رویه روی خود می بینیم، دیواری که تمامی سیالیت ابتدایی خود را تحمیل دیواری ناخواسته دورن نوشتار خدایان بر باد می دهد، خدایانی خواسته شده از زمین...

دیوار کلماتی زمخت که از درون فریب دیالکتیکی خود تضاد ها را خواستار می شوند، تضاد ها در درون ذهن ما جای می گیرند و بی آنکه کلمه ای بر زبان های ما جاری شود آن را درونمان جاری می سازند.

در این جا داستان را از سیالیتش خارج کرده اند، داستان در درون متن به شکل گیری خواسته شده مولف پیش می رود، ما در متن به خود نمی رسیم بلکه به خدای قادری می رسیم که خود را وارد دیالکتیک ما می کند، ما بدون آنکه بدانیم، نقش انتهای داستان را بر عهده مولف میگذاریم، و در نمودن درون جامعه خود، سرمایه داری می نشانیم که

بود و نبودمان را تعیین میکند، که آگاهی مان را نقش می دهد و ما را جدای از خود می خواهد.

وقتی سرمایه داری در مفهوم دولتی خود به جای کمونیسم مارکسیستی خوراند می شود، تضاد جایگزین دیالکتیک مارکسیستی می شود، بدین ترتیب است که جریانات مارکسیستی که اکنون به جنبش روشنفکری تبدیل شده است، در لباسی مبدل تضاد های طبقاتی را جایگزین آگاهی طبقاتی کرده است و نقش خود را درون مخاطب خود می قبولاند،

و باز هم جای خالی دیالکتیک مارکسیستی نمایان میشود، تاکید مارکس در آگاهی فردی و سپس در آگاهی همگانی و آغاز آن از تئوری به عمل و از عمل به تئوری، خود آغاز گاه جنبش فردی و اجتماعی میشود؛

تئوری نقش عظیمی را در جنبش چپ ایفا می کند، اما در جنبش چپ ایران ما با تئوری شروع می کنیم، با تئوری ادامه می دهیم و با تئوری درون تئوری مبارزه می کنیم... از تئوری آغاز نمی کنیم که به دیالکتیک تئوری در نقش پراکسیس آن برسیم.

ماتریالیسمی که مارکس مطرح می کند از پایه های دیالکتیک هگلی به عنوان نفی مطلق آغاز می شود و هر لحظه در این اندیشه به سر می برد که " جهان آبستن ضد خویش است" و آبستن است، این با جمله ی " جهان ضد خویش است" مغایرت است، آبستن در این جمله نقش دیالکتیکی بر عهده میگردد. تئوری آغاز می شود اما در تکامل دیالکتیکی خود همراه با تاریخ در خود، تکامل ایجاد میکند، نگرشی این چنینی تئوری را به عنوان نفی مطلق هگلی هم نفی میکند وهم ایجاد می کند، تئوری در این ورطه به تکامل عینی خود می رسد و خود را در جنبشی بازتاب می دهد که همراه با این رابطه ی انعکاسی تئوری به عمل و عمل به تئوری به شناخت در فرد و جامعه می رسد.

یک تئورسین در صورتی میتواند نقش تعیین کننده در ظهور پراکسیس از تئوری خود طلب کند که درون پراکسیس موجود به تئوری بپردازد، مثال آن شاید کارگران درون کارخانه هایی باشند که از استثمار خود آگاهی می یابند و سعی در نفی آن را دارند. در این موارد یک تئورسین می تواند این کارگران را، تاریخی بداند، که درون تئوری خود زاده می شوند، و در همان حال به پراکسیس می رسند.

شایسته است به سخنی از مارکس اشاره کنم:

تاریخ کار انجام نمی دهد، صاحب ثروت عظیمی نیست، " دست به جنگ نمی زند، در عوض انسان، انسان بالفعل و زنده است که عمل میکند، تصاحب می کند و با (همه چیز) می جنگد، به هیچ وجه " تاریخ " نیست که از انسانها به عنوان ابزاری برای تحقق اهدافش استفاده می کند - گویی که انسانی است مجزا- در عوض "تاریخ" چیزی جز فعالیت انسان برای تحقق اهدافش نیست.

و در این جا خدای همیشه حاضر، آنی که بزرگ است و در دیگری خود حضور می یابد، در انسان حضور میابد و از او

دور می شود، تا پرستش شود، حال روی زمین می آید و درون دست های کارگران خود را کوچک می یابد.

دیگر تاریخ را جدای از بود و نبود مان نمی بینیم به نحوی که سرنوشتمان را در اختیار آن نوشته شده بینیم، کتابی آسمانی بر زمین نخواهد افتاد که بنویسد یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کی نبود...

جدایی تئوری و عمل تنها به خواستگاه تضاد های درون جامعه طبقاتی امتیاز مثبت می دهد و سرمایه دارن رشد میکنند و در رشد خود بر ابزار تولید دزدی شده پرولتر تکیه می زند و در حالیکه از انقلاب می نویسند، در انقلاب می یازند...

نوشتر را از دستهایمان به دورن مشت هایمان باز گردانیم و این دزدی کثیف را درون دیالکتیک عمل و تئوری باز پس گیریم ...

با روش های بازجویی آشنا شویم

مقدمه:

متن زیر به منظور آشنایی و مطالعه رفقا و سایر فعالین سیاسی اجتماعی به منظور آمادگی بیشتر در مواجهه با بازجویی های تیم های سرکوب آماده شده است. تجربه یکسال گذشته نشان داد که بسیاری از فعالین دانشجویی و اجتماعی آشنایی بسیار اندکی با مانورها و تاکتیک های بازجویی دارند و همین مسأله به یک نقطه ضعف مهم بدل شده است. از آنجا که در دیکتاتوری کنونی هر کسی ممکن است بازداشت شود و تحت بازجویی های اطلاعاتی قرار گیرد، مطالعه این مطلب را به همه رفقا و فعالین توصیه می کنیم.

تحقیق و ترجمه از تیم تحقیقات استراتژیک خط بازسازی

انواع مختلف بازجویی

روش "مستقیم"

روش مستقیم، بازجویی از فرد است بدون استفاده از تاکتیک خاصی، با این حال این روش موثرتر از بقیه ی روش های دیگر است. آمارها نشان دهنده ی این است که روش مستقیم در جنگ جهانی دوم، 85 تا 95 درصد موفقیت آمیز بوده است. در ویتنام این آمار بین 90 تا 95 درصد بود. روش مستقیم بر روی پرسنل نظامی دون پایه و نیز کسانی که آموزش مقاومت ندارند و یا آموزش اندکی دارند و کسانی که حداقل آموزش امنیتی را دارند، بیشترین اثر را دارد. در روش مستقیم حداکثر همکاری در حداقل مقدار زمان به دست می آید و بازجو را قادر می سازد که سریع و کامل از فرد تحت بازجویی اطلاعاتی را که دارا است، استخراج کند. مزیت این روش در سادگی آن و این واقعیت که زمان کمتری صرف می شود است. به همین دلیل، روش مستقیم در موقعیت هایی که زمان محدود است استفاده می شود.

روش "اثبات هویت"

روش اثبات هویت شیوه ای بسیار موثر در ویتنام بود که توسط ویت کنگ ها استفاده می شد و از آن می توان در سطوح تاکتیکی تر استفاده کرد. در این تکنیک بازجو پافشاری می کند که فرد تحت بازجویی به عنوان یک جانی بدنام تحت تعقیب که توسط مراجع قضائی به مجازات

سنگینی متهم شده شناسایی شده است و در حالی دستگیر شده که وانمود می کند شخص دیگری است. فرد تحت بازجویی برای این که از این اتهامات تبرئه شود، معمولاً باید اطلاعات جزئی برای اثبات و یا احراز کردن هویت واقعی خودش در اختیار بازجو قرار دهد. در ابتدا بازجو باید از پذیرش حرف های شخص امتناع کند و پافشاری کند که او جانی تحت تعقیب توسط مراجع قضائی است. امتناع بازجو فشار مضاعفی بر شخص ایجاد می کند که حتی اطلاعات جزئی بیشتری بدهد تا بازجو را متقاعد کند که او حقیقتاً کسی است که می گوید. این روش در ترکیب با روش "ما همه چیز را می دانیم" و یا روش "بیهودگی مقاومت" بسیار اثرگذار می شود.

روش "دوست و دشمن"

روش دوست و دشمن، تاکتیکی روانی است که ناشی از احساس تصحیر و بلاتکلیفی طبیعی که فرد تحت بازجویی به عنوان پیامد دستگیر شدن و تحت بازجویی قرار گرفتن خویش دارد. لازمه ی استفاده از این روش به کار گیری دو بازجوی با تجربه است که بازیگرانی متقاعد کننده باشند. دو بازجو باید دو نوع شخصیت و رفتار متضاد را در برابر شخص به نمایش بگذارند. برای مثال بازجوی اول باید بسیار رسمی و بدون ذره ای احساس همدردی نسبت به فرد تحت بازجویی باشد. او باید سخت گیر و منظم باشد و فرد را باید به جوی کاملاً نظامی در طول بازجویی بکشاند. هدف از این تاکتیک این است که فرد را به احساس جدا شدن از دوستانش سوق دهد. زمانی که فرد تحت بازجویی رفتاری درممانده و رها شده را نشان داد، بازجوی دوم ظاهر می شود، با بازجوی اول به دلیل رفتار تندش اوقات تلخی می کند و او را از اتاق بیرون می کند. سپس برای دلجویی کردن از فرد، عذر خواهی می کند و حتی سیگار و یا قهوه ای تعارف می کند و توضیح می دهد که اعمال بازجوی اول تا درجه ی زیادی ناشی از هوش اندک و نبود احساسات انسانی است. این توضیح، ایجاد کننده ی این معنای ضمنی است که بازجوی دوم و فرد تحت بازجویی مشترکاً درجه ی بالاتری از هوش و آگاهی و حساسیت انسانی را نسبت به بازجوی اول دارند. فرد تحت بازجویی معمولاً دچار احساس قدر شناسی از بازجوی دوم می شود (که به نشان دادن رفتار دلسوزانه به فرد در تلاش برای افزایش ارتباط و کنترل بازجویی ادامه می دهد). با کمتر شدن میزان همکاری فرد بازجوی دوم به طور جزئی اشاره می کند که او رتبه ی بالایی دارد و مسئولیت های دیگری هم دارد و نمی تواند زمان را برای یک فرد بی علاقه به همکاری به هدر دهد. به این ترتیب فرد تحت بازجویی استنباط می کند که بازجوی اول برای ادامه ی بازجویی بازخواهد گشت. و با این حیلۀ معمولاً فرد به طور کامل به همکاری ادامه می دهد.

روش "ما همه چیز را می دانیم"

در روش "ما همه چیز را می دانیم" فرد متقاعد می شود که بازجو همه چیز را از قبل می داند. این روش در مواردی که فرد تحت بازجویی بسیار ساده لوح است و یا در حالت شوک و یا ترس قرار دارد، بسیار مؤثر است. بازجو باید تمامی داده های در دسترس در مورد فرد را سازمان بدهد.

در تماس اولیه با فرد، بازجو سنوالاتی (مربوط و نامربوط) از لیست آماده شده اش را می پرسد. مواقعی که فرد تردید دارد، از پاسخگوئی امتناع می کند، پاسخ های ناقص و ناتمام و یا نادرست می دهد، بازجو خودش پاسخ های دقیق را می دهد. از طریق استفاده ی دقیق از موارد محدود اطلاعات قبلی، بازجو باید فرد را متقاعد کند که همه ی اطلاعات از قبل در اختیار آنان است و پاسخ هایش بی تاثیر است. این کار از طریق روال تکرارکننده ی که بازجو فرد را متقاعد می کند که مقاومت بی فایده است و همه چیز از قبل مشخص است، صورت می گیرد. زمانی که فرد شروع می کند به ارائه ی اطلاعات درست و کامل به سنوالاتی که بازجو قبلاً پرسیده، بازجو در میان این سنوالات، سنوالاتی که در موردشان اطلاعاتی در دست ندارد را می پرسد. بعد از کسب همکاری فرد، بازجو آرام در فواصل معین با استفاده از پرسش هایی که پاسخشان را دارد، میزان همکاری فرد را تست می کند. این مسئله بسیار ضروری است چرا که اگر بازجو، فرد را در زمانی که دروغ می گوید، به چالش نکند، او خواهد فهمید که همه چیز از قبل معلوم نیست و قادر است که کلک بزند و پاسخ های نادرست به سنوالات بازجو بدهد.

در استفاده از روش "ما همه چیز را می دانیم" مشکلاتی وجود دارند. بازجو باید همه چیز را در جزئیاتی که زمان زیادی را صرف می کند، تهیه کند. او باید مقدار زیادی اطلاعات را به حافظه بسپارد چرا که کار کردن از روی تنها نوشته می تواند محدودیت اطلاعات واقعی را نشان دهد.

روش "پرونده و سوابق"

روش پرونده و سوابق زمانی است که بازجو پرونده ای از تمام اطلاعات جمع آوری شده از اسناد و مدارک مربوط به منبع یا سازمان او را تهیه می کند. آرایش دقیق اطلاعات درون فایل این توهم را ایجاد می کند که حاوی اطلاعات و داده هایی بیش از آنچه واقعا است می باشد. درون پرونده می تواند حاوی برگه های اضافی باشد که آن را قطور تر جلوه دهد. فهرست یا ایندکسی با عناوین آموزش، سابقه استخدامی، اسناد جرم، خدمت نظامی و غیره می تواند مؤثر باشد. بازجو همراه با پرونده با فرد مواجه شده و در آغاز بازجویی به او توضیح می دهد که مأمورین اطلاعاتی مدارک کاملی از تمام رخدادهای مهم در زندگی او را تهیه کرده اند. و در نتیجه مقاومت در برابر بازجویی بی فایده است. بازجو ممکن است قسمت هایی برگزیده از داده های معلوم را برای تأثیر گذاری بیشتر بر منبع بخواند. اگر تکنیک موفقیت آمیز باشد، فرد تحت بازجویی تحت تأثیر فایل قطور قرار گرفته و نتیجه می گیرد که همه چیز معلوم است و در طول بازجویی همکاری کامل می کند. موفقیت این تکنیک به شدت وابسته است به خام دستی فرد، مقدار اطلاعات درباره ی موضوع، و مهارت بازجو در متقاعد کردن فرد.

روش "بی فایدهگی مقاومت"

این روش برای این مسأله به کار برده می شود که فرد بپذیرد که مقاومت بی فایده است و او را برای همکاری با بازجو متقاعد کند. روش بی فایدهگی مقاومت زمانی بیشترین تأثیر را دارد که بازجو بتواند بر روی شکی که از

قبل در ذهن فرد تحت بازجویی وجود داشته کار کند. در واقع انواع متفاوتی از رویکرد بی فایدهگی وجود دارد. بیهودگی موقعیت فردی «تا زمانی که به پرسش ها پاسخ می دهی هنوز کارت تمام نشده»، بیهودگی در اینکه «دیر یا زود همه لب به سخن خواهند گشود»، بیهودگی در موقعیت میدان نبرد، و بیهودگی در این معنا که اگر برای فرد تحت بازجویی سخن گفتن درباره ی تاریخ مهم نیست، چرا او باید درباره ی سخن گفتن درباره ی مأموریت خود منعی داشته باشد چرا که آن نیز تاریخ است. اگر منابع و تدارکات واحد فرد تحت بازجویی تمام شده است (مهمات، غذا، سوخت و غیره) نسبتاً ساده خواهد بود که او را متقاعد کرد که تمام نیروهای او مشکلات لجستیک مشابهی دارند. یأس آمیز تصویر کردن موقعیت اجازه می دهد که فرد اقدام های خود را عقلانی ببیند، بویژه اگر آن اقدام، همکاری با بازجو باشد. هنگام به کار بردن این روش، بازجو نباید تنها به اطلاعات واقعی محدود شود بلکه او بایست از ضعف روانی، اخلاقی و جامعه شناختی فرد تحت بازجویی آگاه باشد و از آن بهره برد.

راه دیگر استفاده از این روش آن است که همه چیز را اغراق کرد. اگر واحد فرد تحت بازجویی دچار کمبود ذخایر غذایی است و یا ذخایرش را از دست داده، او را می توان به راحتی قانع کرد که تمام دیگر واحدهای نیروی او دارای همین مشکل هستند. اگر فرد تحت بازجویی همکاری را پذیرفته باشد، این مسأله به بازجو کمک می کند که به او بباوراند که دیگر افراد تحت بازجویی نیز همکاری کرده اند. فردی را که می خواهد زندگی رفقایش را نجات دهد را می توان از این طریق متقاعد کرد که وضعیت میدان نبرد نا امید کننده است و اینکه آنها بدون کمک او خواهند مرد. روش بی فایدهگی مقاومت برای ترسیم صفحه ای سیاه جلوی زندانی به کار می آید اما این روش به خودی خود در وادار کردن زندانی به همکاری مؤثر نیست. این روش را بایست همراه با روش های دیگر به کار برد.

روش "تکرار"

تکرار برای القای همکاری به فردی ستیزه جو به کار می رود. در یک نسخه از این روش بازجو به دقت به پاسخ زندانی به یک سؤال گوش می دهد و سپس هم سؤال و هم جواب را به کرات تکرار می کند. او این کار را با هر سؤال بعدی انجام می دهد تا زمانی که زندانی چنان کاملاً از این رویه خسته شود که برای ایجاد رضایت در بازجو و خلاص شدن از یکنواختی روش سؤال کردن او به پرسش ها دقیق و کامل جواب می دهد. روش تکرار را بایست با دقت به کار برد، چرا که این روش معمولاً بر روی زندانی های درون گرا و یا آنهایی که کنترل زیادی بر خود دارند جواب نمی دهد. در واقع، این روش می توان فرصتی برای زندانی فراهم کند که تسلط خود را باز یابد و بازجویی را به تأخیر اندازد. در به کار بردن این روش، استفاده از بیش از یک بازجو و یا ضبط مکالمات بسیار مؤثر است.

روش "شلیک سریع"

روش شلیک سریع از یک تاکتیک روان شناختی استفاده می کند که مبتنی بر این اصل است که همه دوست دارند زمانی که صحبت می کنند شنیده شوند و قطع کردن

صحبت و یا فهم نادرست مطلب از طریق طرح سنوالی نامربوط گیج کننده است. این این تکنیک را می توان هم از طریق یک بازجو و هم به کمک دو بازجو و یا بیشتر در بازجویی زندانی به کار برد. در این روش بازجو مجموعه ای از سنوالات را به طریقی مطرح می کند که زندانی فرصت پاسخ گفتن کامل به یک سنوال را پیش از طرح پرسش بعدی ندارد. این مسأله زندانی را گیج می کند و او به تناقض می افتد چرا که فرصت کمی برای آماده کردن جواب هایش دارد. سپس بازجو زندانی را در مقابل تناقضاتش قرار می دهد که خود به تناقضات بیشتر منجر می شود. در بسیاری موارد زندانی شروع می کند به صورت آزدانه دهان بگشاید و سعی کند حرف خود را توضیح دهد و تناقضات مطرح شده توسط بازجو را توضیح دهد. هنگام تلاش برای توضیح پاسخ خود، زندانی احتمالا بیش از آنچه قصد داشته را فاش می کند و در نتیجه سر نخ های بیشتری برای بازجویی بیشتر ایجاد می کند.

بازجو بایست تمام سنوالات خود را قبل از رفتن سراغ زندانی آماده کند چرا که توقف های طولانی میان سنوالات به زندانی اجازه می دهد که جوابش را تکمیل کند و تأثیر این روش را از بین ببرد. علاوه بر تدارک قبلی، این روش به بازجوهای با تجربه و توانا احتیاج دارد که شناختی جامع از پرونده خود داشته باشد و به خوبی با زبان زندانی آشنا باشد. این روش به ویژه بلافاصله بعد از دستگیری بیشترین تأثیر را دارد چرا که زندانی در وضعیت گیجی به سر می برد.

روش "حمله به غرور و شخصیت"

این روش مبتنی بر حمله ی بازجو به ارزش شخصیتی زندانی است. هر فرد تحت بازجویی که ضعف یا خودکم بینی نشان دهد را می توان به راحتی توسط این روش درهم شکست. هدف بازجو حمله به غرور زندانی از طریق حمله به وفاداری، توانایی ها، هوش، ویژگی های رهبری، ظاهر نامرتب، یا هر ضعف ممکن دیگر است. این مسأله معمولاً زندانی را تحریک می کند تا به وضعیتی دفاعی درغلند و تلاش کند بازجو را متقاعد کند که در مورد او اشتباه می کند. زندانی معمولاً در تلاش برای نجات غرورش به صورت داوطلبانه اطلاعات مربوطه را هنگام دفاع از خود در اختیار قرار می دهد. زندانی هایی که معمولاً مستعد این روش می باشند همچنین مستعد هستند که بهانه هایی را بسازند و دلایلی را ارائه دهند مبنی بر اینکه چرا این کار را انجام داده و چرا آن کار را انجام نداده اند. و معمولاً تقصیر را متوجه دیگران می کنند. معمولاً اهداف حمله به غرور و شخصیت، وفاداری، توانایی فنی، قابلیت رهبری، و یا ظاهر زندانی هستند. اگر بازجو از لحنی ریشخند آمیز و گزنده همراه با نشان دادن نفرت و بیزاری استفاده کند، زندانی او بار را خواهد کرد.

این روش اما می تواند یک بن بست نیز باشد. اگر این روش موفقیت آمیز نباشد برای بازجو بسیار دشوار است که به وضع قبلی بازگردد و روش دیگری را اختیار کند، بدون اینکه اعتبار خود را از دست دهد.

روش "سکوت"

روش سکوت زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که در برابر افراد عصبی و بی پروا به کار برود. هنگام استفاده از این تکنیک بازجو با فرد صحبت نمی کند اما به چشم هایش خیره می شود و ترجیحا لبخندی تحقیر آمیز بر چهره اش دارد. برگرداندن نگاه از شخص مهمیتی ندارد ولی مهم این است که تماس چشمی را اول بارفرد تحت بازجویی قطع کند. فرد عصبی می شود، شروع می کند به جابه جا شدن در صندلی اش، پاهایش را بارها به روی هم می اندازد و جمع می کند ، نگاه اش را می دزدد. ممکن است سنوالاتی بپرسد (بازجو نباید تا زمانی که برای شکستن سکوتش آماده باشد، پاسخ بدهد) مانند: "احمق نباش، از من چه می خواهی؟" زمانی که بازجو برای شکستن سکوتش آماده شد قادر است بالحنی بی علاقه تعدادی سنوال را مطرح کند مانند "تو این عملیات را از مدت ها قبل طرح ریزی کرده بودی. درسته؟ ایده ی تو بود؟" بازجو باید هنگام استفاده از این تکنیک صبور باشد. بعد از مدتی ممکن است مشخص شود که این تکنیک موفق نیست اما معمولاً شانس قابل قبولی را ارائه می دهد.

روش "عاطفی"

روش عاطفی، منطقی فرد تحت بازجویی را در برابر مقاومت با دستکاری و استفاده از عواطف فرد علیه خودش، تحلیل می برد. عواطف اصلی فرد در زمان دستگیری ممکن است عشق و یا ترس باشد. عشق و یا ترسی که ممکن است به نفرت نسبت به فرد دیگری تغییر یابد و به کار افتاد. برای مثال نسبت به شخصی که باعث شده که فرد تحت بازجویی در موقعیتی که گرفتار شده است ، بیفتد. برای تحلیل بردن بخش منطقی فرد، ترس را می توان ایجاد کرد و یا افزایش داد. به اقتضای موقعیت و یا چنانچه ترس فرد تحت بازجویی بسیار زیاد باشد به طوری که نتواند با بازجو ارتباط برقرار کند ، بازجو می باید با کاهش دادن ترس فرد به شکلی موثر اطلاعات را از او استخراج کند. دو تغییر روش عاطفی وجود دارد : نفرت احساساتی و عشق احساساتی.

ادامه دارد....

پیش به سوی خود سازمان یابی کمونیستی

جامعه طبقاتی تصویری آشناست. هر پنجره اتاقی استیجاری گشوده می شود به صداها و تصاویر بریده بریده و رنگ پریده ی سرکوب، نابرابری، و زنجیرهای مرئی و نامرئی بر جسم ها، جنبش ها و جامعه. جمهوری اسلامی حلقه ی اخیر ی است از سلسله ی طولانی حاکمیت مرگ و وحشت بر این سرزمین. آمیزه ی جهنمی مذهب و سرمایه داری، جامعه را به یک اردوگاه مرگ پنهانر مبدل ساخته است. اقلیتی تبهکار فرمان می رانند و به واسطه رژیم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجود تولید اجتماعی جامعه را مصادره کرده و برج های سروری خود را فربه تر و مستحکم تر می کنند. سازش اجتماعی و تعاون اسلامی دروغی است که غارت و قتل عام اجتماعی جاری را بزک می کند. تاریخ تمام جوامع کنونی اما، تاریخ ستیز طبقاتی است. راهی جز با دگرگونی تام ساختارهای سلطه امکان پذیر نیست.

برآمد مجدد حرکت و مبارزه ی کمونیستی و سوسیالیستی در ایران امروز، جستجوی دوباره ای برای بازسازی ستیز جمعی طبقاتی و کوشش مجددی در شناخت و دگرگونی جامعه در کلیت متکثر اما به هم مرتبط و اشتراکی آن است. پس آیند کشتارهای خونین دهه شصت در ایران و حذف سازمانی، فکری و فیزیکی چپ دگرگون خواه از جامعه، عرصه برای تاخت و تاز بلوکی تاریخی متشکل از جناح های بورژوازی مهیا شد. رشته های پیوند ترور دولتی، مصیبت فرهنگی و دغلكاری سیاسی با بهره کشی اقتصادی مستحکم تر شد و مقاومت های سازمان نایافته و پراکنده مردمی سرکوب شد. جامعه از دیدگاه حاکمان دوباره تعریف شده بود: انبانی از منافع فردی خصوصی رقیب که حاملین انسان وار خود را به همدستی بیشتر در این نظام طاعونی تطمیع می کرد. کمونیسم و سوسیالیسم به عنوان مفاهیمی منسوخ تعریف می شد که وظیفه ی نقادی شبه علمی آن را خودفروختگان دانشگاهی و وظیفه ی نقادی پلیسی آن را مأموران امنیتی بر عهده گرفتند. ماشین تبلیغات بورژوازی وظیفه ی تحریف و تخریب تاریخ حماسی و پر افتخار چپ در ایران را به برکت فضای یأس و تسلیم ملی و جهانی تشدید ساخت. روزنامه های دولتی و بورژوازی به عرصه ی رقابت کاسه لیسانی بدل شده بود که برای اثبات خوش خدمتی به اربابان طبقاتی خود، منافع مردم را به بهایی ناچیز می فروختند. اما دینامیسم جامعه بار دیگر بزدهای ستیز طبقاتی را رویاند. چپ در درون دانشگاه ها و حول محافل و حلقه های مطالعاتی و دانشجویی سامان یافت و پا به عرصه نبرد نظری و سیاسی گذارد. با انتشار نشریات متعدد دانشجویی همچون خاک، طلوع، پیشانگ، به پیش، آرمان نو، و بسیاری دیگر از ابتکارات دانشجویی به طرح و گسترش نقد ریشه ای مناسبات و روندهای نابرابر و سرکوبگر در دانشگاه ها کمک کرد. با برگزاری مراسم های اول ماه مه و هشت مارس، بازو به بازوی جنبش های آسوی نرده های بلند دانشگاه ایستاد و آنچنان در رادیکالیزه کردن فضای دانشگاه تأثیر گذارد که همه نیروهای کهن جامعه برای مقابله با آن متحد شدند.

ژورنالیسم فوچانی در شهروند امروز سرکوب کمونیست ها را همچون مسیری برای تقرب مجدد میان جناح های حکومتی تجویز کرد، علوی تبار و سروش از لزوم یورش های نظری به مارکسیسم سخن گفتند، و خاتمی و خامنه ای به تهدید از عاقبت نسل جوان پیشین چپ در دهه 60 سخن راندند. 13 آذر 86 و تلاش جمعی دانشجویان چپ برای رویارویی با سلطه نقطه عطفی در فرآیند تکوین مجدد چپ بود.

خط مشی جدید حاکمیت برای سرکوب کلیه فضاهای اجتماعی و سیاسی، و گذار بی دردسر به جامعه سرمایه داری نابی که هیچ منع و حفاظتی در برابر خواست و تمایل سرمایه وجود نداشته باشد، با مقاومت دانشجویان چپ رو به رو شد. در حالی که اصلاح طلبان از سیاست زدایی از دانشگاه سخن می گفتند و اولویت مبارزه صنفی در جنبش دانشجویی را تئوریزه می کردند، و انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت از پس تئوری های پاسداران سابق و نظریه پردازان امروز دوان بودند و ناگهان اهمیت «دید

بانی جامعه مدنی» را دریافته بودند، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، مجموعه ای از دانشجویان کمونیست و چپ که حول فعالیت های متعدد دانشجویی و سیاسی سازمان یافته بودند، با فراخوانی مستقل برای یادمان روز دانشجو، ضرورت سیاسی کردن دانشگاه و جامعه را دریافتند و پس از نزدیک به سه دهه، نخستین مقاومت جمعی سرخ را در برابر حاکمیت سازمان دادند.

اما یورش وسیع امنیتی به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و فشار همه جانبه و شدید بر آنان، در کوتاه مدت به پراکندگی و گسست در پیوستگی حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب منجر شد. جنبش از خرد جمعی فعالان آن برای مدت زمانی محروم شد و جمع بندی از تجربه ی سپری شده به تعویق افتاد. علنی بودن کامل، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را در معرض تعقیب و دستگیری ناگهانی قرار داد و از بین رفتن انسجام و همفکری نظری و عملی را تشدید ساخت. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که پیش از وقایع مرتبط با 13 آذر مجموعه ای از فعالان دانشجویی مارکسیست بود که به ویژه حول نشریات و فعالیت های دانشجویی سازمان یافته بودند، با توقیف نشریات و گسترش خفقان در فضای دانشگاه بخش مهمی از بستر فعالیت های خود را از دست داده و به دلیل تعقیب و گریزهای پلیسی و یا حبس در سلول های انفرادی، قادر نشدند در زمان مناسب به سیر سریع رویدادها پاسخی مناسب و برآمده از بحث و جدل درون گروهی دهند. آنچه حیرت آور بود، در فاصله کوتاهی پس از 13 آذر و در فقدان تبادل نظر در میان مجموعه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، از خارج از متن مبارزه تزهایی ارائه شد مبنی بر اینکه 1- دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب یک سازمان علنی توده ای دانشجویی است، 2- دستگیری ها و روند عینی تغییر فضا در دانشگاه ها هیچ تغییری در معادلات حاکم بر حرکت نداشته است، 3- فعالیت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب به عنوان یک سازمان علنی دانشجویی در سراسر کشور بایست گسترش یابد. همچنین و از طرف دیگر ائتلاف شومی میان تمام نیروهای رفرمیست و فرصت طلب شکل گرفت که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به بهانه های متفاوت اما در اصل به دلیل کنشگری رادیکال و غیر مصالحه جویانه مورد حمله قرار داد.

اما توضیحاتی چند ضروری است. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هیچ زمان پیش از 13 آذر یک سازمان نبوده است. اگر چه پیشرفت مرحله مبارزاتی شکل نویی از سازماندهی را در دستور کار گذاشته بود، اما به دلیل وقوف کامل بیشتر این دانشجویان به عدم امکان تشکیل یک سازمان علنی مارکسیستی در دانشگاه ها، سازماندهی خود را به اشکال موجود و ممکن فضای آن روز دانشگاه ها ادامه می داد و خود را به عنوان یک دیدگاه متمایز در دانشگاه صورت بندی کرده بود و نه یک سازمان. تأکید بر نقد مارکسیستی جامعه و مسائل اجتماعی و اهمیت مبارزه ی نظری با نئولیبرالیسم و اصلاح طلبی بورژوازی، رسالتی نبود که آن را در هیاهوی توده ای شدن وانهاد. با پلیسی شدن تام دانشگاه که روند آن پیش از 13 آذر شروع شده بود

بخش مهمی از فضاهایی که تا آن زمان حوزه فعالیت دانشجویان مارکسیست را تشکیل می داد در حال از بین رفتن بود و پس از دستگیری ها نیز ادامه عمل به شیوه پیشین نیاز به بازنگری جدی و ابتکارات و آفرینشگری های نوین داشت. بازداشت ها و اعمال فشار شدید نیروهای امنیتی بر بسیاری از عملکردها تأثیر داشت. برخی از دانشجویان منفعل شده، برخی به دلیل وثیقه های سنگین و دادگاه های مفتوح، قابلیت تحرک و کنشگری کمتری پیدا کردند و انتشار نشریات دانشجویی به شیوه ی گذشته (یعنی در چهارچوب مجوزهای دانشگاهی) و برگزاری جلسات سخنرانی و مطالعاتی در دانشگاه امکان پذیر نبود. در نتیجه امکان گسترش فعالیت به شیوه ی کنونی صرفاً در حد تخیل پردازی باقی می ماند. مگر اینکه تصویری تلویزیونی از فعالیت های دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب داشته باشیم که صرفاً آن را در تجمعات اعتراضی خلاصه می داند.

در فضای هیاهوی جریانات به ظاهر چپگرایی که رادیکالیسم دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را مسبب سرکوب پلیسی می دانستند و به جای حمایت از رشد سوسیالیسم دگرگون خواه، کمر به تضعیف آن بر بستند، و نیز فشار شدید امنیتی جمهوری اسلامی بر چپ رادیکال دانشگاه، امکان بحث و نقد جمعی از میان رفته بود و این فضا به جریانی معین مجال داد تا سعی در قالب دهی و تراش جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب کند. پوشاندن قالب یک سازمان علنی دانشجویی از طریق سایت رسمی و سخنگوی رسمی و در پیش گرفتن شکلی از فعالیت که مطابق با واقعیت سیاسی دوره ی پر تحول نیست باعث شد تا فشار بر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب افزوده شود، دانشجویانی که نه توده های دانشجویی، بلکه لایه ی پیشگامی از دانشجویان مارکسیست بودند. از طرف دیگر عدم توجه به مسأله سازماندهی، حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را در برابر سازماندهی های فرقه ای که مسأله ی سیاست جامعه را ورای دخالت کنشگرانه دانشجویان مارکسیست تلقی می کنند و آنان را به پیروی از نظریات خود فرا می خوانند تضعیف کرده بود. این گرایش خاص توانست در کوتاه مدت از عدم انسجام دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بهره برده و نظریات غیر مارکسیستی و سبک کار نادرست و نامنطبق بر شرایط پیچیده داخل ایران را تبلیغ و ترویج کند. برخلاف سالهای گذشته که دانشجویان مارکسیست در فضای واقعی درون دانشگاه ها به شدت مؤثر بودند اما در عرصه رسانه ها تصویر نمی شدند، این خط مشی نادرست عرصه فعالیت ها را از فضای واقعی به فضای رسانه ای منتقل کرد. چرخش به راست و اخذ روش های بورژوازی مبارزه سیاسی کار را به جایی رسانده است که اکنون جمع آوری امضا و نامه نگاری های سرگشاده که سنت مشترک نیروهای غیر کمونیست بوده است به اصلی ترین فعالیت برخی رفقای سابق تبدیل شده است.

در نتیجه در پاسخ به مسائل و ضرورت های جدید حرکت چپ در دانشگاه ما به این نتیجه جمعی رسیده ایم که به کوششی آگاهانه و سازمان یافته در جهت بازسازی حرکت

چپ رادیکال در دانشگاه های ایران و جمع بندی و تدوین راهبرد نویی منطبق با واقعیات اجتماعی و درس آموزی از مبارزات پیشین نیاز است. ما بر این باوریم که سبک کار پیشین در شرایط کنونی دستاوردی برای جنبش کمونیستی ایران نداشته و بالعکس سرزنده ترین و بالنده ترین محافل و حلقه های سبک طبقاتی امروز را در اختیار دشمن طبقاتی می گذارد. از طرفی با مبارزه علیه انحلال طلبی و انفعال مبارزاتی، امر سازماندهی پیشگام دانشجویی را مهم ترین وظیفه دوره کنونی می دانیم. راهبرد خود سازمان یابی همواره از راهبردهای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بوده است. در نتیجه هیچ فردی که عضویت در سازمان های سیاسی موجود را داراست در سازمان یابی نوین ما راهی نخواهد داشت. ما سایت www.azady.com را نه سایت رسمی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، بلکه سایت برخی از رفقا می دانیم که سیاسی معیار با این جمع اختیار کرده اند و به زودی انتشار ارگان سیاسی-تحلیلی خط خود را آغاز می کنیم. در مبارزات جاری دانشگاه ضمن تأکید بر خط سیاسی خود، برای تشکیل جبهه ای متحد از دانشجویان سوسیالیست، کمونیست و چپ تلاش می کنیم. ما خود را در پیوند با تاریخ مبارزه جهانی کمونیستی و نیز تاریخ مبارزاتی چپ در ایران تعریف می کنیم و معتقدیم که تکامل اشکال سازمانی مبارزه طبقاتی جز از درون مبارزه طبقاتی و از درون جامعه امکان پذیر نیست.

با ایمان به پیروزی پیکارمان

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب - خط بازسازی

پنجم فروردین 1388

درباره جنبش دانشجویی چپ

وحید ولی زاده

زمانی که تک برگ نشریه دانشجویی پیشاهنگ مقاله ای منتشر کرد با نام چپ رادیکال در برابر چپ فرهنگی، چپ جوان دانشجویی مرحله مهمی در رشد نظری و پراتیک خود را گذراند. پیش از آن و در نخستین مرحله برآمد مجدد چپ در دانشگاه ها، مجموعه ناهمگون و نا بالعی از اندیشه های سوسیال دموکراتیک، آثاریستی، کمونیستی، چپ گرایی شریعتی گرا، ملی مذهبی های سوسیالیست و غیره در ابتدای راه دشوار شکل گیری نظری و اجتماعی در فضاهای دانشگاهی در هم آمیخته بودند و فقر خاکی که در سیلاب دهه شصت شسته شده بود، بضاعت نهال های تازه رسته را محدود کرده بود. ادبیاتی آرمان خواه، اما پریشان در راهبرد و اندیشه، در کج و بیج دانشکده ها و پاتوق ها دست به دست می شد و چپ آرام آرام پیش می آمد. رشد یافتگی بیشتر چپ جوان اما دو مسیر منفک تاریخی چپ را در جبهه چپ رویاروی داشت. سوسیال دموکراسی و کمونیسم. عدالت اجتماعی از طریق موعظه و عدالت اجتماعی از طریق عمل جمعی. مصالحه با طبقات حاکم و یا ستیز با طبقات حاکم. یا آنگونه که در آن زمان نام گرفت: چپ فرهنگی و چپ رادیکال. چپ فرهنگی ماند تا در جبهه اصلاح طلبی بماند و تئوری هایش را دقیق تر کند و خدمات نظری مناسب را برای بخش های تحول طلب

طبقات حاکم ارائه کند. چپ رادیکال اما تئوری تحلیل و تغییر کلیت را بر گزید، از خاطره نویسی و یادنامه ها گسست تا کنش اجتماعی طبقاتی چپ را در بستر تحولات روز جامعه پیش گیرد و دگرگونی ریشه ای وضع موجود را هدف خود را برگزیند.

رادیکالیسم باز رسته اما در این مرحله از رشد و فعالیت خود با معضلی بزرگ روبرو بود: فقدان تجربه سیاسی. امر سیاسی نزدیک به سه دهه در چنگال انحصارات طبقاتی مذهبی معینی بود و اکثریت جامعه، محروم از حوزه سیاسی، محکوم به زندگی روزمره تسلیم و سکوت بودند. گسترش حوزه مداخله گری چپ از امر انتشاراتی و فرهنگی و تاریخ نویسی به امر سیاسی، که وجه مشخصه چپ رادیکال بود، در چنین زمینه ای راه گشود. ساخت تجربه سیاسی، جز از دیالکتیک رجوع مداوم به امر فرهنگی و تاریخی امکان پذیر نیست. در این مرحله رادیکالیسم دگرگون خواه در کنار شبه رادیکالیسم جنجغه نواز، در مسیر رشد بود. گذار راهگشای بخش ستیزنده ی جنبش دانشجویی از ایده آلیسم اخلاقی به مارکسیسم، و خط کمونیستی تعیین کننده چپ رادیکال، هنوز خود به نگاه ایده آلیستی به مارکسیسم آغشته بود. میان مفهوم کمونیسم به معنای پروژه جمعی سوژه های تولیدگر جامعه برای خود رهایی و کمونیسم به مثابه گزینه ای میان دیگر گزینه های بازاربایی شده در فروشگاه سیاست، میان مارکسیسم به مثابه علم، و مارکسیسم به مثابه نام تجاری و برخی موارد دیگر تفکیک نظری و عملی رخ نداده بود. بیانیه خط بازسازی تعیین کننده گذر کیفی دیگری است در فرآیند رشد چپ باز رسته ی ایران. گذاری که دور جدیدی از دستاوردهای نظری و پراتیک را به همراه خواهد داشت و این جنبش جوان را از آستانه بلوغ سیاسی عبور می دهد.

دست فرصت طلبان از دانشگاه کوتاه

پیمان بیران

مواضع اخیر گروه حکمتیست و حرکات بعضی جریانات خارج نشین در قبال نحوه کار فعالین دانشجویی شناخته شده ایران، مرا بر آن داشت که نظرنامه را در این رابطه توضیح دهم. روشن است که نمی توان با این فرض که بعضا مورد حمایت برخی اشخاص وابسته به اپوزسیون قرار گرفته ایم از گفتن واقعیات پیرامون مسائل خود پرهیز کنیم. ادامه بگیر و ببند دستگاه پلیس ایران، بازداشت های فله ای، حوادث عجیب و غریبی چون مصادره سایت دانشجویان آزادخواه و برابری طلب دانشگاههای ایران توسط افراد متعلق به گروه حکمتیست، تقلا برای ارتباط آشکار و تلفنی برخی عناصر مجموعه اپوزسیون خارج کشور با فعالین دانشجویی تحت تعقیب!!! دخالت بی جا در شیوه فعالیت آنان و ... همه و همه حوادثی هستند که مستقیما به زندگی سیاسی و اجتماعی فعالین دانشجویی وصل شده و نمی تواند با هم بی ارتباط باشند، طبیعتا هر کدام از این وقایع دارای زوایایی است که فکر می کنم روشن کردن حتی بخشی از آن در اوضاع و احوال فعلی به موضع گیریهای جریان چپ و مستقل دانشجویی کمک کند.

1- تلاش عمدی و سازمان یافته دور افتادگان سیاسی مذکور به علاوه جریانات همسوی دیگر در کشاندن درگیریهای ذهنی و زناشو گونه اپوزسیون خارج نشین به فضای دانشگاه و

مسائل دانشجویی که نتیجه ای جز امنیتی کردن مراکز علمی کشور در بر نداشته است.

2- سوء استفاده از در اختیار داشتن تلوزیون و ارتباطات خارجی به منظور معرفی دو عنصر دور افتاده از فعالین گذشته دانشجویی تحت عنوان نام سخنگو و نماینده دانشجویان چپگرا!

3- تلاش برای زدن برجسب کمونیستی به هر نوع سبک کار و شیوه فعالیت سیاسی لیبرالی توسط محفل های ایجاد شده این گروهها در ایران (بخوانید تور های اطلاعاتی) و تلفیق حماقت آلود و باری به هر جهت کار علنی با کار مخفی و نیمه مخفی..

4- ترغیب هواداران نامرتبط با فضای دانشگاه به ماجراجویی های کاملا شخصی و نه سیاسی و سر شکن شدن عواقب پلیسی آن روی مجموعه های دانشجویی چپ گرا.

5- کوشش به منظور تخریب چهره های شناخته شده جنبش دانشجویی ایران و پخش دستور العمل هایی به منظور تلاش برای بایکوت برخی رهبران این جنبش به اتهام افشای رسوایی های سیاسی و امنیتی!

6- صدور بیانیه ها و اعلام مواضع جعلی در موارد متعدد یک سال گذشته (که همه آنها قابل ذکر هستند) از جانب دانشجویان چپگرا، در حالیکه به دلیل اعمال فشار همه جانبه دستگاههای متعدد موازی اطلاعاتی و امنیتی، دانشجویان قادر به حتی تکذیب آن نبودند.

همه این موارد و بسیاری دیگر، لاقل من و تنی چند از رقابیم را و می دارد علیرغم آنکه در شرایط نامساعدی به سر می بریم این رفتار توطئه آمیز و ضد جنبشی را نه به طور پراکنده و اتفاقی، بلکه در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر ببینیم. قطعاً حرکاتی از این دست نه تنها مهر تائیدی بر انحراف در اصول تجربه شده مارکسیستی بلکه فرصت طلبی و خام اندیشی این گروه ها ضربه دیگری است بر پیکر نحیف جنبشی که تنها احتیاج ضروری به اندوخته مبارزات گذشته دارد. به نظر می رسد اکنون آنچه از این اندوخته نصیب جنبش دانشجویی شده است تنها رفتار پلیسی بخشی از اپوزسیون بوده. مخالفینی که تنها فعالیتشان به تحریک دستگاه پلیس بدون ما به ازای سیاسی برای توده های مردم خلاصه شده است. اپوزسیونی که خود را نه در جریان مبارزه بلکه در محافل و شب نشینی ها سازمان می دهد، مخالفینی که با پشت کردن به بدیهی ترین اصول کار حزبی هر گونه تغییر و تحول مادی و سیاسی در مناسبات مردم را بلکل به فضای مجازی و اینترنتی انتقال داده است، خارج نشینانی که از سر توهم عملا فعالیت سیاسی و حزبی را تنها به کار حقوق بشری کردن و متعاقب آن لیبرالیزه کردن عرصه عمل سیاسی این خرده گروهها بدل کرده است، اکنون دیگر بار می رود تا ضمن تحمیل تصورات ذهنی اش در رابطه با واقعیات روز جامعه ایران و انقلاب و طبقات به یک فضاقت ناشنیده تبدیل شود.

واقعیت این است که این سمت و سوی سیاسی چه به لحاظ تئوریک، چه به لحاظ عملی هیچ گاه نه می تواند جوابگوی مطالبات مردم باشد و نه اساسا تهدیدی برای اسلام سیاسی زائیده مناسبات سرمایه داری است. باز هم به تمامی این اوصاف به راحتی با یک نگاه اولیه به داخل محافل خانوادگی و عشیره گونه این مجموعه به اصطلاح حزبی! مناطق کردنشین ایران و همچنین تبعیدشدگان سیاسی آنها در خارج، مشاهده می شود شیوه خیر رسانی به سبک وی . او . ای و تلوزیونهای لس آنجلسی در رسانه های خود به منظور مصادره حرکتیهای بعضا سازمان یافته گروههای مستقل کارگری، دانشجویی و

زنان استفاده می شود، نمونه های متعدد آن از قبل برگزاری مراسم هایی چون هشت مارس در دانشگاههای تهران و روز دانشجویی سالهای 84 و 85 و 86 را می توان دید.

قابل توجه نیروهای مترقی جامعه؛ شکی نیست که برخورد های فیزیکی و حذف نیروهای دموکراتیک در دهه 50 و 60 و پیش روی های قدم به قدم نظام سرمایه داری ایران به علاوه رشد دستگاه پلیس در هر چه منزوی ساختن گروههای مخالف جامعه نقش داشته و موجبات عدم وجود بحث و تبادل نظر در رابطه با نوع حرکات، فراهم آورده است اما آیا می توان به حکم فشار پلیس مبنی بر تلاشی نیروهای اجتماعی از اعتراض و نقادی و پرداختن نسبت به چگونگی سازمان یابی و سبک کار، تشکیلات و تئوری، تناقضات در عرصه عمل این گروهها خود داری کرد. ضعف و گاهها فرصت طلبی و خراب کاری این بخش از اپوزسیون را نباید به حساب قوت دستگاه پلیس ایران گذاشت. اهمال در برخورد با چنین مواردی آن هم در شرایطی که اوضاع اسف بار اقتصادی و اجتماعی گریبانگیر بخش های مختلف جامعه است و هر آن توده های مردم را از روی استیصال و می دارد تا به طور سلی با توسل به هر مجموعه ای خواستار تغییر وضع موجود شوند، موقعیتی باد آورده را برای گروههای فرصت طلب به بار می آورد تا حرکات خود جوش مردم را به بی راهه دیگری برند. لذا دقت نظر از جانب نیروهای جنبشی و مسئول، در برابر چنین حرکاتی ضروری به نظر می رسد.

شخصا با توجه به شناختی که در طول چند سال گذشته از پیگیری جو حاکم بر دانشگاهها و گروههای مختلف مردمی به دست آورده ام و از طرف دیگر با شناخت کامل از این گروههای اپوزسیونی خارج نشین که چیزی جز دستگاه تبدیل نیروهای مستعد و جوان مخالف رژیم به یک سری آدم های جدا از هم و مجازی و پراکنده نیستند، در شرایط کنونی بهتر آن می دانم که به نوبه خود صفوف کارگران و زحمتکشان و نیروهای تحول طلب را از هواخواهان آزادی در فضای مجازی و نیروهایی که نه تنها به ضرورت تغییر به نفع طبقه کارگر بی نبرده اند بلکه در صداقت آنها نیز در رابطه با جنبش های اجتماعی شک و شبه وجود دارد، جدا اعلام کنم و بگویم ادعای رفتن به سمت قدرت سیاسی و تحقق آزادی و برابری نه از راه فضای مجازی و اینترنت و نه از راه رادیو تلوزیون ، نه از راه تخریب نیرو های مخالف، نه از راه مصادره کردن حرکتیهای خودجوش توده های مردم، نه از راه حقوق بشر!، نه از راه کشاندن مخالفت به چند برگ کاغذ و وبلاگ و سایت های اینترنتی و دانشگاه بلکه از عرصه عملی و عینی مقابله با پلیس ، بودن با توده مردم و تشکیل حزب و سازمان و کار جمعی فعالین سیاسی برای به آگاهی رساندن طبقه کارگر ایران امکان پذیر است.

در پایان این نوشته که فرصتی است برای بیان نظرنامه، باید بگویم که تفاوتی در عمل سیاسی میان رفتار سر زده از نیروهای راستگرا و این مجموعه های پراکنده و مجازی (علیرغم پافشاری و اعلام طرح مبنی بر توجه به جنبش های اجتماعی و حرکت از پائین) که با ماجراجویی و تولد محافل جدید خواهان تسلط بر جنبش های مردمی ما هستند، نمی بینم و معتمد طبقه کارگر ایران با صورت چند رنگ بورژوازی آشنا شده و دریافته است که با تعریف خاطرات!! و این نحوه فعالیت و حتی با نوستالژی باقی مانده از گذشته فعالیت این بخش از اپوزسیون نمی توان به جنگ رژیم اسلامی سراپا مسلح و بورژوازی حامی آن رفت.